

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۱۸

نویسنده: ن . جلیل زاد

سرزمینی که از خاموشی برمی خیزد آخرین فرصت ما ، خانه ای به پهنای همه ای ما

بیش از آنکه تاریخ از ما بپرسد
وقت کمتر از آن است که می پنداریم.
نامه ای به وجدان بیدار افغانستان.
ملت ها را جغرافیا نمی سازد و اقلیم هم نمی سازد .
ملت ها را لحظه هایی می سازند که مردمی، در یک صبح فراموش نداشتنی، از خود می پرسند: «ما که هستیم و به کجا می رویم؟»
افغانستان امروز در چنین آستانه ای ایستاده است .
یا از این آستانه عبور می کنیم و سرنوشت خود را به دست خود می نویسیم، یا در آن می مانیم و تاریخ بی رحمانه ما را می نویسد.
ارنست رنان، اندیشمند فرانسوی، ملت را «همپرسی هر روزه» نامیده بود .
یعنی ملت میراثی نیست که یک بار برسد و برای همیشه بماند .
تصمیمی است که هر روز باید از نو گرفته شود. ما نیز به هر اندازه که بخواهیم با هم زندگی کنیم، ملت هستیم .
پنجاه سال بعد، نسل هایی که امروز در کوچه های کابل، هرات، بلخ و کُنر بازی می کنند، از ما یک چیز خواهند پرسید:



«وقتی هنوز فرصت بود، شما چه کردید؟»
زخمی که دیده نمی شود
جنگ پنجاه ساله فقط خانه ها و پل ها و مکتب ها و پوهنتون ها را ویران نکرد .
بنیادی ترین ویرانی اش در ذهن ها رخ داد. ویرانی شهر را با چشم می بینیم و با سنگ و چوب و خشت و آهن بازسازی می کنیم .
اما جامعه ای که پرسیدن را فراموش کرده است، ویرانی اش را هم نمی بیند .
زخم پنهان است و پنهان بودن شرط ماندگاری آن است.
فرزانه ای روشنگری ، کانت روشنگری را

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رالېږلو مخکې په څير و لولئ

«خروج انسان از نابالغی خودخواسته»

تعریف کرد و شعار آن را چنین ساخت:

«جرات کن بدانی!»

ما ملتی بوده ایم که پرسش های بنیادینش را نه چون پاسخی نداشت، بلکه چون پرسیدن گران تمام می شد، نسل به نسل به تعویق انداخت. اما تعویق، پاسخ نیست.

پرسش بی پاسخ مثل قرضی می ماند که سود مرکب می گیرد، و امروز آن قرض را با خون و آوارگی می پردازیم. از انسان تا اسطوره

در حافظه ای سیاسی ما الگوی تکراری و خطرناکی ریشه دوانده است:

تقدیس رهبر.

این پروسه هرگز ناگهانی رخ نمی دهد.

با احترام آغاز می شود، به تعظیم می رسد، به اطاعت بدل می گردد و سرانجام به بندگی ختم می شود.

در این مسیر، رهبر از انسانی خطاپذیر به اسطوره ای تغییرناپذیر دگرگون می شود.

و با اسطوره نمی توان گفتگو کرد.

نمی توان از آن حساب خواست و نمی توان به آن «نه» گفت.

وقتی «نه» از زبان یک ملت حذف شود، «بلی و آری» اش هم ارزش خود را از دست می دهد. ملتی که ناچار است همیشه اطاعت کند، دیگر جز مردمان نیست و رعیتی است که فقط نامش عوض شده.

هانا آرنت هشدار داده بود که تمامیت خواهی نه با شور بلکه با بی اندیشگی نیرو می گیرد، یعنی با مردمانی که دیگر نمی پرسند.

تاریخ بشر این معادله را بارها آزموده و هر بار نتیجه ای یکسانی گرفته است:

هر جامعه ای که اندیشه را به زنجیر کشید و پرسش را جرم شمرد، سرانجام نه از ضربه ای دشمن بیرونی، بلکه از پوسیدگی درونی فرو ریخت.

شجاعت حساب رسی

نقد بنیادین گذشته خیانت به گذشتگان نیست. وفاداری به آیندگان است.

جوامعی که توانستند از دل فاجعه برخیزند، آلمان پس از جنگ، آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، اسپانیا پس از دیکتاتوری، همه از یک دروازه گذشتند:

دروازه ای صداقت با خود.

آن ها نخست پرسیدند چه شد که به اینجا رسیدیم؟

ما نیز باید با شهامت اخلاقی و امانت فکری بپرسیم:

کدام ایده ها ما را به این نقطه رساندند؟

کدام ائتلاف ها بر ریگ بنا شده بود؟

کدام رهبران، در گردنه ای از تاریخ، منفعت خود را بر منفعت ملت ترجیح دادند؟

و تلخ ترین پرسش از همه:

ما، مکتب رفته ها، قلم به دستان و آزادی خواهان، کجا سکوت کردیم که نباید می کردیم؟

این حسابرسی برای انتقام نیست، برای رهایی است.

ذهنی که اسیر میراث نقدناشده باشد، حتی با پاک ترین نیت ها نمی تواند آینده بسازد.

فقط خرابه ها را با رنگ تازه تکرار می کند.

نه منجی، نه معجزه

افغانستان به قهرمان نجات بخش نیاز ندارد. نیازمند ایدئولوژی رستگارکننده هم نیست و وعده های معجزه آسا را بارها آزموده است. آنچه این سرزمین کم دارد،

«ما»ی سازمان یافته است:

حرکتی ملی و جمعی که ستون هایش را نه شخصیت ها، بلکه ارزش های مشترک تشکیل دهد:

آزادی، عدالت، کرامت انسانی و حاکمیت مردم. ارزش هایی که فقط شعار نباشند و به برنامه ای عملی، نهاد و قانون بدل شوند.

وجدان بیدار ما باید چتری باشد به پهنای همه ای ما:

مؤمن و غیرمؤمن، سنتی و نوگرا، زن و مرد، شهری و روستایی، مهاجر و مقیم.

ابن خلدون «عصبیت» را نیروی پیوند جوامع می دانست، اما آنچه امروز لازم داریم عصبیت خون و تبار نیست.

به عصبیت هموطنی نیاز داریم، یعنی همبستگی ای که بر سرنوشت مشترک بنا شود .
بنیدیکت اندرسون ملت را

«اجتماع تخیل شده»

خوانده بود .

پس ما هم می توانیم افغانستان را از نو تخیل کنیم، افغانستانی که خانه ای همه باشد و نه غنیمت یک گروه .

مشکل ما، به باور من، در بنیاد نه قومی است، نه زبانی و نه مذهبی .

مشکل ساختاری است، و ساختار شکسته را با ابزار قبیله ای قومی تباری ، کوچه و ولسوالی نمی توان ترمیم کرد.
سیاست، نه موعظه

این حرکت باید سیاسی باشد، نه صرفاً اخلاقی. موعظه، هر چند صادقانه، تاریخ نساخته است. تاریخ را سازمان یابی
هدفمند، گفتگوی پیوسته، نقد بی پرده و اراده ای جمعی برای پرداخت هزینه ای تغییر می سازد .

واتسلاو هاول، نمایش نامه نویسی که رئیس جمهور شد، در «قدرت بی قدرتان» نشان داد که نیرومندترین نظام ها
نیز وقتی شهروندان از «زندگی در دروغ»

دست بکشند، از پای در می آیند .

قدرت واقعی از آن کسانی است که حقیقت را بلند می گویند و حاضرند بهای آن را بپردازند.

پس راه روشن است :

باور باید به گفتگو بدل شود، گفتگو به اجماع، اجماع به برنامه و برنامه به عمل .

این زنجیره را هر حلقه اش که بشکند، کل آن از کار می افتد.

فریاد پیش از دیر

مخاطب این نوشته روشنفکران صمیمی، وطن دوستان دردمند و شخصیت های ملی ای است که هنوز باور دارند
افغانستان نجات پذیر است. این باور گران بهاترین سرمایه ای ملی ماست، اما به تنهایی کافی نیست .

باور اگر در سینه بماند، به حسرت بدل می شود.

سکوت سنگینی که بر فضای فکری ما سایه افکنده، نشانه ای آرامش نیست، نشانه ای خستگی است .

اما ملتی که از خستگی سکوت می کند، فردا با پشیمانی فریاد خواهد زد، و فریاد دیر هنگام تاریخ را عوض نمی
کند .

زمین یخ بسته است، اما بذر زنده در دل آن خفته است .

آتش زیر خاکستر هنوز نمرده است و فقط به نفسی نیاز دارد.

پس امروز باید گفت .

امروز باید پرسید .

امروز باید نوشت .

نه فقط برای امروز، که برای پنجاه سال بعد. کودکانی که اکنون در کوچه های کابل و هرات و بلخ و کنر می دوند،
روزی پیر خواهند شد .

آن روز یا از ما میراثی خواهند یافت که بر آن بنا کنند، یا ویرانه ای که دوباره از صفر آغاز کنند.

انتخاب با ماست .

و وقت کمتر از آن است که می پنداریم.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد